تاريخ موسيقي ايران قبل از اسلام

محمود مونسی سردرودی

داستان موسيقي ايران، داستاني است پر از فراز و نشيب و در اين ميان آنچه ما را به مبدا پيدايش اين هنر نزديك مي‌كند كشف ني‌هاي استخواني مربوط به هزاره‌هاي قبل از ميلاد است كه در نوع خود ابتدايي‌ترين و اولين نمونه‌هاي سازهاي موسيقي محسوب شود، شادروان حسن مشحون معتقد است، از زماني كه بشر توانست انفعالات دروني خود را به وسيله صدا نمايش دهد و وزن را از صداهاي منظم و مختلف طبيعت به دست آورد، موسيقي را به وجود آورد زيرا جهان پر از اصوات است و عالم خلقت بر توازن و انتظام استوار است.

چون تشخيص موزون از غير موزون در طبيعت بشر است ، و هر چيز موزون مطابق طبع انسان است. آواز ، رقص ، شعر كه هر سه موزونند و مورد پسند بشر ؛ از همان دوران قديم به صورت آداب و رسوم جزو زندگي ملل دنيا درآمدند ؛ با پيشرفت تمدن و با اختراع آلات و ادوات موسيقي بشر از نواهايي كه در ذهنش حالت دلپذير ايجاد مي كرد تقليد نمود و با سرودهاي مذهبي به نيايش رب النوع ها پرداخت و موسيقي را ركن اصلي دين قرار داد و از رقص و آوازهاي ضربي و غير ضربي در جشن و سرور و مراسم مذهبي خود استفاده نمود. پس ريشه موسيقي به عهد كهن ارتباط دارد، موسيقي صوتي با سخن به وجود آمده است و در واقع همان روزي كه انسان توانست براي نخستين بار خوشي‌ها و رنج‌هاي خود را با صدا نمايش دهد، مبدا موسيقي است.

سرگذشت هنر ايران از جمله موسيقي آن را مي توان به دو بخش تقسيم كرد :

دوره نخست : از آمدن نژاد آريايي به سرزمين ايران تا پايان دوره ساساني

دوره دوم : از طلوع اسلام تا عصر حاضر

در مورد دوره نخست ، آنچه درباره انديشه ، عواطف و احساسات هنر آريائيان گفته مي شود به سبب فقدان آثار مدون و اسناد معتبر به ناگزير مبني بر حدس و گمان خواهد بود ، اكنون بيشتر اطلاعات ما از ايران قديم غير از روايات دانشمندان و مورخين شرقي و ادباي دوره اسلامي و اندكي از كتب ايران پيش از اسلام كه از اواخر عهد ساساني باقي مانده ، از منابع خارجي و تحقيق و تتبع شرق شناسان است.

هيچ ملتي بدون اقتباس و استفاده و ياري جستن از ديگران نتوانسته به درجات عالي از تمدن دست يابد و هر ملتي بنابر نيازها و شرايط محيطي خويش و با انديشه و ذوق و توانائي هاي خود چيزهائي بوجود آورده كه در طول زمان در نتيجه برخورد و ارتباط و در آميختن با ملت هاي ديگر ، به ديگران منتقل شده است. ايرانيان از ملت هائي هستند كه در اين اقتباس و تصرف در آن توانائي و ذوق و پسند خود را در طول تاريخ به ثبوت رسانيده و آن چه را اخذ كرده اند به صورتي بهتر و خوشايندتر در آورده و بدان رنگ ملي داده اند.

ابن خلدون نيز پيرامون اهميت دادن سلسله‌هاي تاريخي ايران به موسيقي مي‌نويسد: موسيقي نزد ايرانيان پيش از اسلام مطلوب و محبوب بود و رواج بسيار داشت. پادشاهان توجه و علاقه‌ي زيادي به اهل موسيقي مبذول مي‌نمودند و خنياگران و موسيقيدانان را در دربار سلاطين ايران منزلت و مقامي بس ارجمند بوده است.

براي روشن شدن اين موضوع و با توجه به آميزش و ارتباط ملت هاي متمدني كه در قلمرو هخامنشيان مي زيستند و ديگر مللي كه به ايران ارتباط داشتند ؛ ابتدا در مورد تمدن هائي صحبت خواهيم كرد كه از لحاظ هنر موسيقي داراي غناي فرهنگي بوده اند.

تمدن سومري : سومري ها داراي تمدن كهن بودند ؛ و اسباب و آلات موسيقي كه در حفاري هاي سرزمين كلده و شهر اور كشف شده تا حدودي سابقه و ريشه موسيقي آسيا به ويژه مردم آسياي غربي را روشن كرده است. در داخل آرامگاه يكي از پادشاهان سومري نقش برجسته اي است كه يك نوازنده چنگ و زني را در حال رقص نشان مي دهد ، نيز در كاوشهاي انجام شده در اور دو ستون كشف شده كه بر آن آهنگ موسيقي نقش شده است. از وسايل مرسوم در اين تمدن مي توان طبل و چنگ و ني را نام برد.

تمدن كلده (بابل جديد) : اين تمدن نسبت به ملل همسايه سمت مربي داشته و ملل قديم از علوم و صنايع و هنر آنان برخوردار بوده اند ، از آثار بدست آمده در حفاري ها و تحقيقات دانشمندان معلوم گرديده كه اسباب و آلات موسيقي اين دوره عبارت بودند از ني ، فلوت ، شيپور ، عود ، طبل و قانون.

در مورد ادوات موسيقي دوران‌هاي هخامنشي و پيش از اسلام نيز ، از سازهايي چون نقاره، شيپور، ني، بربط، تنبك، كوس، كرناي، سرنا، دمامه، خم، جلجل و گاودمن نام برده شده است.

به عنوان نمونه در شاهنامه مي‌خوانيم :

خروش آمد و ناله كرناي برفتند گردان لشكر ز جاي

يا منوچهري مي‌گويد :

ز فرياد خرمهره و گام دم الاله بر امد ز رويينه خم

در يك تجزيه و تحليلي كلي ،اطلاعاتي كه شاهنامه از ابزارهاي موسيقي دوران‌هاي تاريخي و اسلامي به ما منتقل مي‌كند به مراتب بيشتر از ساير منابع تاريخي است چرا كه فردوسي با توجه به سرايش شاهنامه در وزن حماسي در پيروزي ايرانيان سازهاي شاد و مناسب و در جنگ‌ها موسيقي عزا و سوگ‌ها را به كار مي‌برد.

كهن ترين آثار شعر و موسيقي نژاد آريا :

۱ - وداها يا كتابهاي مقدس هندي ها

۲ - اوستا : كتاب مذهبي زرتشتيان و از كهن ترين آثار ادبي و مذهبي ايرانيان است ، در زمان هخامنشيان دو نسخه رسمي از اوستا موجود بوده كه يكي را اسكندر ضمن آتش زدن كاخ هاي سلطنتي پارس سوزاند و نسخه ديگر به دست يوناني ها افتاد و آنان پس از استفاده از قسمت هاي علمي آن كه به نجوم و پزشكي و موسيقي و امثال اين ها مربوط مي شد ، آن را سوزاندند. كهن ترين قسمت اوستا گاتها است كه از خود زرتشت است ، و هنگام نيايش اهورامزدا آن را به آهنگ و آواز مي خواندند و اين قديمي ترين ميراث مدون ما ، در شعر و موسيقي است.

همچنين در زمينه اجراي موسيقي و آواز مي توان به اين نكته اشاره نمود كه در ايران باستان هر يك از روزهاي ماه نامي خاص داشت كه به اسامي فرشتگان بود و روز شانزدهم ماه هفتم سال به نام (مهر) بود و دراين روز جشن بزرگي برپا مي داشتند ، كه پس از نوروز بزرگترين جشن ايرانيان بود ، اين جشن شش روز طول مي كشيد و به روز بيست و يك كه آن را (رام روز) مي ناميدند ختم مي شد. آغاز مهرگان را مهرگان عام مي گفتند و روز انجام آنرا مهرگان خاص مي ناميدند. مراسم جشن مهرگان در دوره ساسانيان كه سخت پايبند مذهب و دستورات كتاب مقدس زرتشت (اوستا) بودند به بهترين وجه و با شكوه تمام انجام مي شد. در اين دوره سرايندگان موظف بودند كه براي هر روز آهنگي نو بسازند و با سرودن شاعران در آميزند و بنوازند و بخوانند و هر يك از اين نغمه ها به نام همان روز ناميده مي شد. « مهرگان بزرگ » و « مهرگان خردك » كه نام دو لحن از موسيقي قديمي و اصيل ايراني است از يادگارهاي آن دوره است.بعيد نسيت كه "مقام مهرگاني" بعد ها به "مهرباني" تغيير نام داده باشد و اكنون لحني به نام "مهرباني" در دستگاه ماهور و همان آهنگ با مختصر تغيير حالتي به نام هاي "چهارپاره" و "چهارباغ" در ابوعطاي شور متداول است.

حكيم نظامي گنجوي در خسرو و شيرين ميان سي و يك لحن باربد ، لحن دوازدهم را "مهرگاني" نام برده است و گويد:

چو نو كردي نواي "مهرگاني"

ببردي هوش خلق از مهرباني

ساسانيان و شعر و موسيقي در دوره آنان :

دوره ساساني را مي توان دوران شكوفايي موسيقي در ايران باستان دانست. زيرا اغلب شهرياران ساساني، نه تنها دوستدار موسيقي بودند بلكه بسياري از آنها، خود با موسيقي كاملا آشنايي داشتند. در زمان شهرياري خسرو پرويز با زمينه اي كه از گذشته فراهم شده بود و استادان ماهري كه در زمينه موسيقي به وجود آمده بودند؛ عصر طلايي موسيقي ايران است.

تمدن و فرهنگ اين دوره آخرين تجلي تمدن و صنعت و هنر كهن ايران و مكمل تمدن هخامنشي بود . بنابر مدارك موجود جشن هاي علمي و فرهنگي و هنري عهد ساسانيان به مراتب بيش از ادوار قبل بود ، از جمله جنبش علمي هنري كه از زمان انوشيروان به منتهاي درجه خود رسيد و هنر موسيقي كه از زمان اردشير بابكان مورد حمايت و توجه قرار گرفته بود و در زمان بهرام گور و خسروپرويز رو به پيشرفت و ترقي نهاد.

براي اطلاع از چگونگي موسيقي در اين دوره بايد به ادبيات و ركن اساسي آن يعني شعر پرداخت كه در قديم شعر و موسيقي توام بوده است.

ازجمله آثار برجسته ادبي ساسانيان ، سرود (كركوي) با مزمون زير بوده :

شاها ، خدا يگانا – به آفرين شاهي

افـروختـــه بادا روشنـــايي

عالمگير باد هوش گرشاسب

همي پـــر است ازجـــوش

نـــوش كـــن ، مـــي نوش

هميشه نيكي كن نيكوكارباش

كه ديروز و ديشب گـــذشت

شاها ، خدا يگانا – به آفرين شاهي

از ديگر دلايلي كه مي تواند غناي فرهنگ و موسيقي دوره ساسانيان را به اثبات رساند گوشه هايي از دستگاه هاي موسيقي بوده كه اكنون نيز نواخته مي شود از جمله "خسرواني" ، "اورامن" و پهلوي. و همچنين ماني دانشمند ايراني را ازموسيقي دانان نوشته اند ؛ اعتبار و اهميت موسيقي در عهد ساساني از آئين مزدك نيز نمودار است.

مزدك در اصول دين خود چنين آورده است كه : خداوند آسمان ها مانند پادشاهي بر تخت نشسته و چهار قوه يعني (شعور – عقل – حافظه – شادي) در پيش او ايستاده اند. قراردادن يكي از نيروهاي معنوي چهارگانه ، كه قوه شادي و نماينده موسيقي است در رديف سه قوه ديگر دليل بر اهميت موسيقي نزد ايرانيان آن دوره است.

هنر موسيقي در روزگار ساساني تا آنجا رشد يافت كه علاوه بر آوازها كه داراي اسمي ويژه بودند ؛ ترانه هاي ضربي كه براي آنها شعر ساخته نشده بود نيز نامي داشتند، مانند پيش درآمد هاي امروزي.

موسيقي دانان عصر ساسانيان :

از موسيقي دان هاي معروف خسرو پرويزعلاوه بر باربد كه همه ما كمابيش داستان هايي درباره وي شنيده ايم مي توان به زني به نام نكيسا نيز اشاره كرد كه چنگ مي نواخته و به او لقب "چنگي خسرو پرويز " داده بودند. موسيقي دان هاي ديگر ساساني عبارتند از: سركش، بامشاد، رامتين، آزاد وار چنگي، كوسان نواگر، آفرين، خاركش، خسرواني و كاسه گر.

باربد : يكي از اين موسيقي دان هاي معروف خسرو پرويز، باربُد(بَربُد) بوده كه بسياري از الحان و نواهاي موسيقي را كه هنوز بعضي ار آن ها با همان نام در رديف دستگاه هاي موسيقي كنوني ما باقي مانده است از ساخته ها و پرداخته هاي او مي دانند و برخي اختراع "مقامات" را به او نسبت مي دهند ؛ او براي هر روز از سي روز ماه، لحني ساخته بود كه آن را "سي لحن باربد" نام نهادند و براي سيصد و شصت روز از سال، سيصد و شصت لحن ساخته بود.هم چنين براي هفت روز هفته نيز، هفت آهنگ به نام "خسرواني" ساخت كه هر روز، يكي را اجرا مي كرده است. او بربت(عود) مي نواخته و زادگاهش را جهرم فارس ذكر كرده اند. داستان هايي كه به باربد نسبت داده اند اغلب جالب اند. از آن جمله اين كه: باربد بسيار تلاش مي كرد كه به ديدار خسرو پرويز برسد ولي بر اثر حسادت فردي به نام سركش(سركيس) كه رييس موسيقي دان هاي دربار بوده، نمي توانسته با خسرو پرويز ديدار كند تا اينكه با موافقت مَردويه باغبان اختصاصي شهريار ساساني، موفق مي شود در بالاي درختي،مشرف بر تخت گاه شهريار پنهان شود و با هنر نمايي خود، مورد توجه شهريار

ساسانی قرار گیرد. یا داستان دیگري در رابطه با مرگ شبدیز، اسب محبوب خسرو پرویز، که هیچ کسي جرات نمي کرده است مرگ شبدیز را به خسرو پرویز اطلاع دهد ولي باربد با خواندن شعري آهنگین و نواختن آهنگي غم انگیز به آن اشاره مي کند. یا داستان دیگری در رابطه با زنداني شدن خسرو پرویز به وسیله پسرش شیرویه است که وقتي باربد از این کار مطلع شد و حال زار خسرو را در زندان دید، چهار انگشت دست چپ خود را برید تا نتواند پرده هاي ساز را بگیرد و ساز خود را نیز سوزاند.

سي لحن باربُد :

آرایش خورشید، آیین جمشید، اورنگي، باغ شیرین، تخت تاقدیس، حقه کاووسي، راح و روح، رامش جان، سبز در سبز، سروستان، سرو سهي، شادان مروارید، شبدیز، شب فرخ، قفل رومي، گنج ساخته(گنج سوخته)، گنج بادآورد، کین ایرج، کین سیاوش، ماه برکوهان، مشك دانه، مرواي نیك، مشك مالي، مهرگاني، ناقوسي، نوبهاري، نوشین، باده، نیم روز، نخجیره گان، گنج کاروان.

داستان آشنایي خسروپرویز با باربد :

خسرو نوای شیرین بیت الغزل را شنید. جام را به کنار نهاد و گفت: سبز در سبز؟

باز ندا آمد. بیتی دیگر سروده شد. نوا از بالای درختی می آمد. خسرو نزدیکتر شد. گفت کیستی؟
جواب آمد: باربد!
و دوباره نواخت. صدای ترانه هایش چقدر دلنشین بود! خسرو بار دیگر جام گرفت. به بالای درخت نگاه کرد. هیچ ندید.

نوازنده می خواند و بربط می نواخت. ترانه به پایان رسید. خسرو بانگ برآورد: بیرون آی!

باربد از درخت به زیر آمد. جامه پرنیان سبز رنگی پوشیده بود. همچون بلبلِ مست می خرامید.
نزدیك آمد. در مقابل شاه به خاك افتاد.
خسرو پرسید: نامت چه بود؟

گفت: باربد.

خسرو باز گفت: بار دیگر سبز در سبز را بنواز...

باربد عود به دست گرفت و نواخت.

***

خسرو غمگین بود. در مداین بود ولی دلش هر لحظه می خواست به جانب ارمنستان پرواز کند. آنجا که دلبرش خانه داشت. خیال شیرین یك دم خسرو را راحت نمی گذاشت. باربد را فراخواند. باربد به حضور رسید. سی ترانه از میان آوازهایش گزین کرد. سرود و نواخت.

چو باد از گنج باداورد راندی

ز هر بادی لبش کنجی فشاندی

...

چو تخت طاقدیسی ساز کردی

بهشت از طاقها در باز کردی

...

و گر سرو سهی را ساز دادی

سهی سروش به خون خط باز دادی

...

چو کردی باغ شیرین را شکربار

درخت تلخ را شیرین شدی بار

خسرو نام شیرین شنید. غمش تازه شد. باربد نواخت. خسرو جرعه ای

نوشید و با یاد شیرین به خواب رفت.

***

ای باربد! برای امروز چه نوایی داری؟

باربد برای هر روز سال نغمه ای داشت. یکی از دستان هایش را اجرا کرد. روز ها که می گذرد باربد نغمه ای تازه ساز می کند. هر روز از پس روز دیگر با ترانه های باربد طی می شود. خورشید گویی تا نغمه ای از باربد نشنود غروب نمی کند. خسرو گویا تا نوایی از دست بربط نواز به گوش جان نگیرد به خواب نخواهد رفت. در این شب باربد نوایی می سازد و خسرو و شیرین را به هم می رساند...

شیرین به پشت پرده خزید. خسرو به تخت شاهی نشست. باربد از زبان خسرو تصنیفی خواند. از غم فراق یار نالید. دل شیرین از پس پرده لرزید. نوبت به نکیسا رسید. او سرودی از زبان شیرین خواند. چنگ نواخت. شیرین وصف حال خود را می شنید. نوبت به باربد رسید. از زبان خسرو سرود خواند و نکیسا در جوابش از قول شیرین ترانه سرود. مجلس اوج گرفت. باربد با نوایی دل انگیز پرده را پس راند. روی بربطش مضراب ریز زد. شیرین بیرون آمد. خسرو به چهره شیرین نگاه کرد. هیچ نگفت. نوای بربط باربد و چنگ نکیسا گویای احوال بود. خسرو قدمی به جلو برداشت. نوای بربط و چنگ یك دم قطع نمی شد. شیرین گامی به جلو آمد. به هم رسیدند. خسرو شیرین را در آغوش گرفت. باربد از نواختن باز ایستاد. عود را به دست گرفت و از مجلس بیرون رفت. به زیر درخت سدر رسید. دلش شادمان بود. بربط را بر کناره درخت سدر ایستاند. به زمین نشست. دراز کشید. چشمش را بست. خوابید... صبح شد. سپیده دمید. باربد بیدار شد. بوی ریاحین به مشام می رسید. باربد بو کشید. چرخید. به خودش نگاهی کرد. لباس گرانقدر خسرو رویش بود.

***

خسرو ناله دردناکی کرد. به یاد آورد که چگونه با اسب تیزگامش شبدیز، چهار رکنِ هفت اقلیم را در نوردیده بود. اسبی که می تاخت و زمین را چاك چاك می کرد اکنون در بستر بیماری بود. خسرو افسوس خورد. از غم شبدیز دلش به درد آمد. به سمت در نگاه کرد. باربد داخل شد. بربط به دست داشت. خسرو لبخند کمرنگی زد. باربد بی مقدمه نواخت. تصنیف غمگینی خواند. در تصنیفش وصف شبدیز می کرد. از بلند پروازیهایش می گفت. می گریست و می نواخت و می خواند. خسرو دانست که شبدیز دیگر زنده نیست. ترانه غمناك باربد کمی از اندوه خسرو کاست. روزهای بدی بود برای باربد و خسرو و شیرین و...

همه چیز چون جنبیدن پلك چشم زیر و رو شد. خسرو پرویز در دخمه ای محبوس شد. این نیرنگ پسرش شیرویه بود که به حیله، تاج و تخت را از پدر ستاند. خسرو اسیر شد. شیرین در غمی جانگاه سوخت و فنا شد. باربد گریخت. خسرو به گذشته اندیشید. یاد شبدیز و شیرین و شاپور و فرهاد و باربد و نکیسا و شکر و گلگون و مریم و مهین بانو و دیگران در ذهنش متجلی شد. این همه چگونه به طرفه العین از میان رفت؟ نه... یکی هنوز پا برجا بود: باربد!

باربد خودش را به پشت دیوار زندان رساند. رنگش پریده بود. نشست. به دیوار تکیه داد. او نباید به سادگی فنا می شد. مضراب گرفت و برای پادشاهی که تاج و تختش را از دست داده بود نغمه غمگین دیگری سرود. خسرو از داخل زندان تصنیف غم انگیزی شنید. صدای آشنای بربط بود. دلش لرزید. شادمان شد. یادگارهایش هنوز به کام فنا کشیده نشده بود. باربد همچنان نواخت. این غزل خداحافظی بود. دیدار نخستین را به یاد آورد. برای خسرو نواخت . غمگینانه گفت: بدرود...

خسرو تاب نیاورد. به خود پیچید و بغضش را فرو داد. باربد، بربط را به کناری نهاد. خنجر برکشید و به ناگاه چهار انگشت دستش را برید. سپس با دست دیگرش بربط را برداشت و رهسپار خانه شد. آتشی برافروخت. سازهایش را به کام آتش داد. باربد سوخت. جسمش تمام شد. یاد بربط نوازی اش اما همیشه جاویدان ماند.